

برلين ۲۱ جولای ۲۰۰۴

نوشته دیلوم انجنیر خلیل الله معروفی

## افغان ، افغانی ، افغانستانی ( بخش اول )

آقای ولی احمد نوری مضمونی را در شماره ۶۳۲ جریده امید به چاپ رسانیده اند، زیر عنوان « استعمال نام « افغانستانی » جرم است ». بلافاصله در دو ستون پهلوی آن جوابیه های آقای عبدالله رها و آقای محمد قوی کوشان، جلب نظر میکند. آقای نوری نوشته خود را روی صحیفه انترنت نیز گذاشته اند، تا در دسترس افغانان سراسر جهان و نشریات ایشان قرار گیرد.

به نظر بنده ایشان از احساسات پاک و تندوستی و از خاستگاه عشق و علاقه به افغانستان و جمیع مردم آن، حرکت کرده و به نوشتن مقاله خود پرداخته اند. ولی حیف و هزاران حیف، که قالب بسیار زننده و توهین آمیزی را انتخاب کرده اند. و چه بسا که مدعا، قربان کلمات و عبارات تند، گردیده است. اگر ایشان داعیه خود را که از نگاه این بنده خدا کاملاً مشروع، بجا و به موقع است، در لباس مقبول (۱) و قالب زیبنده ای تقدیم میکردند، به یقین که هم گپ شان به کرسی می نشست و هم دل کسی آزرده نمیشد، یعنی هم لعل بدست می آمد و هم یار نمیرنجید .

اما چه چاره که وقتی احساسات ما افغانها جریحه دار گردد و به اصطلاح تور بخورد، سر از پا گم میکنیم و میخواهیم زمین و زمان را « به دگه روی چپه کنیم ». کاش افغانان در هر موقعیتی میتوانستند از خویشتن داری کار بگیرند و از راهی پیش آیند که ادعای برحق ایشان واقعاً به گوشهای شنوا برخورد و مورد قبول قرار گیرد. برافروخته شدن و از احساسات کار گرفتن، اما متأسفانه خاصیت خانه زاد ما افغانهاست.

حدوداً یک و نیم سال پیش هم، نویسنده محترمی بنام داکتر کوهدامنی، موضوع مشابهی را مطرح کرده و مع الاسف از عین لهجه کوبنده کار گرفته بودند. نوشته ایشان هم نتیجه چندان درخور نداشت و به بازتاب نند چند نویسنده مواجه گردید. من در آن زمان مضمون « جدال بر سر کلمات » را نوشتم، که در شماره ۵۶۷ امید منتشر شد. تا جایی که برایم معلوم گردید، گویا نوشته ام مقبول نظر بسا خوانندگان ارجمند امید قرار گرفت، از جمله مقبول خاطر نویسنده بزرگوار و شخصیت معزز و واجب الاحترامی، چون جناب امان الملک جلاله. ایشان در شماره ۵۶۹ مقاله ای نوشتند و ازین هیچمدان قلم شکسته (۲) تمجید کردند، و آنقدر تمجید کردند، که کم بود از شرم آب شوم. ایشان از دید بزرگوارانه خود به این مسکین نظر افکنده بودند، ورنه در خود چیزی نمیبینم که سزاوار چندین تحسین باشد. اما بخود میبالم، که مورد ذره نوازی آن عالیجناب قرار گرفته ام. ( خواننده خواننده را به مطالعه آن مقاله خود، دعوت میکنم).

بعد ازین مقدمه میروم به اصل مسأله :

استعمال کلمه « افغانستانی » بجای « افغان »، برخلاف حدس دوستان، موضوع خاص و منوط زبان نیست، که بگوئیم: « خوب زبان یک پدیده اجتماعیست و مانند هر پدیده دیگر اجتماعی، در تحول و تطور است، واژه ها و کلمات زاده میشوند یا از بیرون وارد زبان میگردند، واژه ها پیر میشوند، میمیرند و متروک و تاریخی میشوند و جای خود را به کلمات تازه میدهند و... ». این مسأله را نمیتوان با چنین دیدی تشریح کرد، زیرا موضوع اساس و منشأ دیگری دارد. از نظر من ابجد نویس، این موضوع از دو حساسیت آب میخورد و بلکه از همین دو منبع سرچشمه میگیرد و بر روی اغراض غیر زبانی استوار میباشد. این دو حساسیت، که در حقیقت یک واحد را تشکیل میدهد، عبارتست از :

۱- اینکه در دو و نیم سده اخیر ، گویا قوم پشتون بر افغانستان حکم چلانده و دگر اقوام را سرکوب کرده .

۲- حساسیت در مقابل کلمه « افغان » و تک قومی بودن نام « افغانستان » .

من درین زمینه خاص ولی حاد، عجالتاً باختصار مینویسم، بُود که در صحبت باز گردد و دیگران به تفصیل گپ بزنند. درین اواخر - ونه تنها درین اواخر - بسیار شنیده میشود که در دو و نیم صد سال اخیر و از زمانی که بر ویرانه های خراسان کشوری بنام « افغانستان » قد برافراخته، گویا قوم پشتون بر آن حکم رانده. بلی میگویند که درین مدت دو و نیم قرنه، قوم پشتون بر افغانستان حکمرانی نموده و اقوام دیگر را سرکوب کرده. اگر بیطرفانه و خالی از غرض به موضوع بپردازیم، می بینیم که این ادعاء با واقعیت های تاریخی وفق نمیکند.

قوم پشتون متشکل است از دوصد قبیله مختلف، که از جمله درین مدت فقط دو سلاله سدوزائی ( ابدالی ) و محمد زائی، قدرت را در دست داشته اند. و اگر دقیق تر گفته شود، افراد و اشخاصی از دو خاندان سدوزائی و محمدزائی، بر کشور حکم رانده اند و نه کل این دو خاندان. وقتی که مدعا حتی در مورد دو خاندان و دو عشیره و دو قبیله صادق نباشد، به تحقیق و هرآینه که در مورد دوصد قبیله، یعنی قوم پشتون هم، هرگز صدق نخواهد کرد. قبای حکام را بر اندام اقوام پوشاندن، جزء را کل پنداشتن، صغری را بجای کبری گذاشتن و سپس نتیجه گرفتن، نه تنها دردی را دوا نمیکند و جنجال برانگیز است، بلکه جفائیت بر واقعیت ها و بهتانیت بر دامن تاریخ.

دیپانو شمیره: له ۱ تر 8

افغان جرمن آنلاين تاسو په درنښت همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادښت: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

برنت گلاتزر ضمن مقاله خود در کتاب « افغانستان - طالبان و سیاستهای جهانی » مینویسد : « گفته میشود که پشتونها ۲۵۰ سال بر کشور حکومت کرده اند. در واقع این حکومت پشتونها نبوده، بلکه حکومت حاکمان پشتون بوده است. حکام پشتون بر مردم مختلفی حکومت کردند، اما هرگز تمام پشتونها، و نه حتی اکثریت آنها، حاکم نبودند؛ و اداره واقعی و روزمره کشور عمدتاً به غیر پشتونها، یعنی نخبگان فارسی زبان شهری واگذار میگردد. » ( ۳ )

اگر درین مدت جفائی بر مردم رفته، بر همه رفته، هم بر پشتون، هم بر تاجیک، هم بر اوزبیک، هم بر هزاره و هم بر دیگران. مؤرخ راستگو، مردم دوست و افغانستان اندیش، مرحوم میر غلام محمد غبار در صفحه ۸۰ جلد دوم « افغانستان در مسیر تاریخ »، وضع مردم افغانستان را در قرن بیستم اینطور شرح میدهد : « مردم افغانستان مساویانه زیر بار دولت مستبد از فقر و مرض و جهل میخمدند. توده های مردم پشتوزبان در ولایات پکتیا و ننگرهار و قندهار از توده های مردم دری زبان و ترکی زبان کشور، کمتر رنج نمیکشیدند... مردم پکتیا آرد جواری را تلخ کرده میخوردند، تا صرفه ای بعمل آید. مردم ننگرهار، حتی زنان آنها، پای برهنه کوه و دشت را میپیمایند تا لقمه نانی بدست آرند. در دهکده های فراه نه اینکه زن و مرد و طفل بیزار نداشتند، چراغ و قند را هم نمی شناختند. در دهات قندهار مردم جز از کلیه گلین و کوسی، مالک هیچ چیزی نبودند و روی خاک می نشستند. این چهره واقعی زندگانی میلیونها نفوس کشور افغانستان است، که در زیر پای خدمه ( ۴ ) و زور طبقات حاکمه افغانستان، کوفته میشوند. »

البته نمیتوان انکار کرد، که بعضاً بعضاً گروههای مردم، مشخصاً مورد سرکوب بی امان حکومتها قرار گرفته اند و یا اینکه گروههایی از مردم برضد گروههای دیگری استعمال شده اند و یا که جنوب برضد شمال بر انگیزه شده است. اما این کارروائی هائیکه در اثر اغواء، تفتین و تحریک زمامداران و اختیارداران صورت گرفته و نباید بنام مردم و اقوام ختم شود. متأسفانه توده های مردم بخاطر ناآگاهی و یا کم آگاهی خود، مُدام مورد سوء استفاده قرار گرفته اند. تبعیض بکار بستن و تفرقه انداختن، کار استبداد و حکام خودکام و گماشتگان ایشان و یا کار اشخاص پُرکینه و مفتن است، نه کار مردم.

البته سُلطه دودمانها بر یک کشور، نه مربوط به دوصد و پنجاه سال اخیر افغانستان است و نه منوط به تاریخ افغانستان. چنین امری را در تاریخ اکثر ممالک جهان می بینیم.

تمسک دوم بسا کسان چنین اندیش، بر نام افغانستان است، که منسوب به یک قوم خاص میباشد. هیچ جای شک نیست، که نامهای تاریخی افغانستان - آریانا، ایران و خراسان - بمراتب رسا تر، شامل تر و دربرگیرنده تر اند. اینکه نام وطن عزیز ما « افغانستان »، چطور و از کجا نشأت کرده، بحث مفصل تاریخی را ایجاب میکند و نتوان در خلال یکی دو جمله خلاصه اش کرد، چنانکه جناب رها نموده اند. آنچه را درینجا بصراحت میتوانم بگویم، اینست که نام کنونی وطن ما از هیچ شهروند و باشنده آن سلب هویت نمیکند. و اگر چنین میبود، نصف مردم دنیا بی هویت میشدند، چون نام بسا کشور های جهان، بحساب یک قوم گذاشته شده است. اگر مثالهایی در زمینه بزنیم :

تاجیکستان - سرزمین تاجیک ها؛ اوزبیکستان - کشور اوزبیک ها؛ ترکمنستان - دیار ترکمن ها؛ قزاقستان - مملکت قزاقها؛ قرغزستان - سرزمین قرغز ها؛ ترکیه - سرزمین ترکها؛ فرانسه - کشور فرانک ها ( قومی از نژاد جرمن که در زبان عام ما فرنگ یا فرنگی گفته شود)؛ روسیه ( فدراسیون روسیه ) - کشور روسها؛ بنگله دیش - دیار بنگالی ها؛ تایلند - مملکت تی ها؛ جمهوری چک - کشور چکها و غیره و غیره. چرب و شیرین تر ازینها « عربستان سعودی » و « اردن هاشمی یا اردنیة هاشمیه » ( کشور « اردن » در گذشته نچندان دور، همینطور نامیده میشد ) است، که تمام کشور بنام یک خاندان، خوانده میشود.

اما کور هم میداند، که دلدۀ شور است، و اینکه در تاجیکستان نصف مردم قومیت تاجیک ندارد؛ در هند و یا بحساب ما هندوستان ( سرزمین هندو ها ) بیشتر از دوصد میلیون مسلمان زندگی دارند؛ در قزاقستان چند میلیون روس و آلمانی و غیر هم میزند ( زندگی میکنند )؛ بیست میلیون نفوس ترکیه را گردها می سازند ( آریائی تباران )؛ در کشور ایران ( سرزمین آریائیان ) چند میلیون عرب ( سامی ) و چندین میلیون ترک و ترکمن و دیگر وابستگان تورانی وجود دارند؛ در فدراسیون روسیه ( متشکل از هشتاد و هشت جمهوری و واحد اداری مختلف ) دهها میلیون تاتار و قزاق و چین و انگوش و آسی ( اوسیت ) و آوار و غیره، جزء باشندگان این سرزمین فراخند؛ در سرزمین چک سه میلیون آلمانی زندگی دارند؛ در عربستان سعودی نود و نه اعشاریه نه نه نه درصد مردم، فارغ از آل سعودند.

اگر فرضیه کمینه در مورد استعمال کلمه « افغانستانی » بجای « افغان » درست بوده باشد، امید است که استدلال مختصر و نیم دُمل ( نیم دُمل - بحساب معمول ما ) بنده، راه را برای بحثهای مفصل و مستدل هموطنانم بکشاید. شاید تعداد معدود چیزفهمان ما، که طرفدار چنین استعمال اند، قناعت کنند و کاربرد کلمه « افغانستانی » منتفی گردد. بی پرده و پوست کنده باید گفت، که این موضوع فقط متوجه تعلیم یافتگان و قشر درس خوانده و مکتب دیده ماست، ورنه توده های ملیونی مردم ما در بند چنین مسایل نیستند. و خوب است که چنین است، چون همین هاینده که ضامن بقای افغانستان عزیزند.

البته چنانکه جناب رها فرموده اند، این حق مسلم مردم ماست، که اگر روزی بخواهند، نام وطن خود را تغییر بدهند. ولی چنین کاری فقط در شرایط صلح و صفا و در صورتی امکان پذیر است، که مردم ما، به آگاهی لازم و کافی دست یافته باشند.

وقتی جناب نوری نوشته خود را زیر عنوان « استعمال نام « افغانستانی » جرم است » تقدیم می کند، مقصد شان از « جرم » به احتمال قوی « گناه » است، و نه آنطور که جناب عبدالله رها پنداشته اند، و مراتب سه گانه قانون جزائی - قباحت، جُحّه و جنایت - را از آن برون آورده اند.

برای بررسی قسمتی از مقله جناب نوری، مجبور به آوردن این مقدمه ام :

دستگاه لغوی زبان را « دستگاه باز و نامحدود زبان » خوانده اند، چون از یکطرف ظرفیت آن نامحدود است و از طرفی دروازه هایش بروی هر نوع لغات از خود ( باصطلاح ایرانیان، خودی ) و بیگانه، باز میبازد. ما جلو ورود لغات بیگانه را در زبان خود گرفته نمیتوانیم، از سوی دیگر میتوانیم از عناصر موجود، شب و روز لغات جدید بیافرینیم، همان قسمی که مانع مردن و متروک شدن کلمات نیز، شده نمیتوانیم. اما وظیفه ادباء و ادیبان است که مانع بی بند و باری در زمینه گردند و نگذارند، که ترکیبات نامیمون بخورد مردم داده شده و در زبان معمول گردد، ولو که این کار بسادگی میسر هم نیست. چون افغانان از آثار مطبوع ایران، استفاده گسترده میکنند، اصطلاحات ایرانی خواهی نخواهی، ذهن نشین ایشان میشود، خواه چنین کلمات خوش ساخت و مطابق به قانونمندی زبان آفریده شده باشند و یا که از ذهن های پر عقده باصطلاح « سره سازان » و یا اشخاص ناوارد در زبان فارسی، تراویده باشند.

زبانشناسی مدرن، سره سازی و سره نویسی را در زبان ناروا دانسته و آنرا در زمره آفات زبان میشمرد. هر زبان گنجینه لغات و واژگان خود را دارد، خواه این لغات از خود زبان برخاسته باشد و یا اینکه از زبانهای دیگر وارد آن گردیده باشد. اما همینکه کلمه ای از زبانهای بیگانه وارد یک زبان شد و ورد زبان عام گردید و در گفتار کوچه و بازار بکار رفت، دیگر نمیتوان « بیگانه » اش خواند. بعض کسان که ذهن بیشتر شان از سرچشمه تعصب ناسیونالستی آب میخورد، برخلاف این پرنسیپ عمل کرده و میخوانند زبان خود را از لغات باصطلاح خودشان « بیگانه » بسنند و پالوده بسازند. چنین سره سازان و سره نویسان را در کشور ایران بسیار سراغ داریم. اینان میخوانند، کلمات « بیگانه » را ولو که معمول و باصطلاح خودشان جالفتاده هم اند، از زبان فارسی حذف کنند و کلمات نامأنوس، مرده، متروک و خودساخته بدساخت را بجای آن بکار برند. برای اینکه خواننده عزیز منظری ازین مضحکه پیدا کند، مثالهایی را در زمینه ذکر میکنم:

#### ۱- استعمال کلمات خودساخته بدساخت و نامأنوس:

« سه بر » در عوض « مثلث » ؛ « کارواژه » در عوض « فعل » ؛ « نام واژه » در عوض « اسم » ؛ « کارمایه » در عوض « انرژی یا انرژی » ؛ « همایش » در عوض « کنفرانس » ؛ « رایانه » در عوض « کمپیوتر » ؛ « ترابری » در عوض « حمل و نقل » ؛ « نشست » در عوض « جلسه » ؛ « تنش » در عوض « تشنج » ؛ « فرآیند » در عوض « روند، جریان، پروسه » ؛ « پرونده » در عوض « دوسیه » ( لغت فرانسوی ) ؛ « فرنشین » در عوض « رئیس » ؛ « نشانی » در عوض « آدرس » ؛ « چالش » در عوض « چلنج » ؛ « دهشت افکن » در عوض لغت جهانی « ترورست » و غیره و غیره

#### ۲- استعمال کلمات مرده، متروک و تاریخی :

« آفند » به جای « حمله » ؛ « پدافند » به جای « دفاع » ؛ « خوش خیم » به جای « نجیب، سازگار و نیک فرجام » ؛ « بدخیم » به جای « خبیث، ناساز، بدفرجام » و غیره و غیره.

به گفته استاد بزرگ دانشگاه تهران، داکتر خسرو فرشید ورد، « کلمه ای که با عناصر مرده و نامفهوم ساخته شود، مانند نوزاد بیست که مرده بدنیا می آید و ناگزیر جایی بجز در گورستان فراموشی، نخواهد داشت. » (۵)

عالیجنابان سره نویس، با هرچه کلمات « خارجی » است، عناد میورزند، اما ضدیت ایشان با کلمات عربی، از همه شدید تر است. اینان ننگ دارند، که کلمات اعرابیان « کشکینه خوار پشمینه پوش به ریگ بیابان پرورده » را در زبان فارسی بکار بندند. اینان گوئی میخوانند عصبیت های ناسیونالستی خود را بر فرق زبان فارسی سوار کنند. اما این کاریست بیهوده و نافرجام. چرا و به چه خاطر، لغاتی از قبیل اسم و فعل و حمله و دفاع و مثلث و جلسه و کنفرانس و کمپیوتر و ترورست و غیره و غیره را که کاملاً متداول و مأنوس اند، از فارسی براندازیم؟؟ بهتر است که هم و غم خود را در راههای مهمتر و جدی تری بکار اندازیم، علم و فن بیاموزیم، در علوم و تکنالوژی نوآوری کنیم، دست به اختراع و اکتشاف بزنیم و کارهایی کنیم که هم ببرد خود ما بخورد و هم مورد پذیرش و تحسین جهانیان قرار گیرد.

بیشتر حاشیه نمیروم، ولی اگر کسی بخواهد در زمینه مفصل تر بخواند، صفحات مربوط را در کتابهای « دستور مفصل امروز » و « گفتارهایی در باره دستور زبان فارسی » هردو اثر داکتر خسرو فرشید ورد، مطالعه فرماید.

بعد ازین حاشیه روی ضروری، در ارتباط به نوشته آقای نوری، که فرموده اند « درین چند سال اخیر در بعض روزنامه ها و نشریات خارج کشور، عده ای در صدد آنند که کلمات فارسی ایرانی را بعوض کلمات سجه دری و یا کلمات معمول عربی که در زبان ما عجین شده است، بکار برند، که نه تنها خوش آیند نیست بلکه رنج آور است... » فقط تا آن حد موافقم، که نباید کلمات مضحک و نامأنوس فارسی ایران را، که در بالا بحیث نمونه و مثالی از خروار ذکر کردم، در فارسی زیبای خود بکار بریم. فارسی دری افغانستان از بسا جهات سره تر، اصیل تر و دست نخورده تر

است - صرف نظر از کلمات معدود دیوانی و اداری پشتو که قسراً و جبراً وارد آن گردیده ولی بر دستگاه دستوری زبان فارسی هیچ اثری ندارد ( اصالت زبان بیشتر با دستگاه دستوری و آوایی ( صوتی ) آن سنجیده میشود، نه با دستگاه لغوی آن که همیشه متغیر است ) - و از بدعت های مسخره ای که در فارسی ایران راه یافته، تا حد زیادی بر حذر مانده. ایرانیان وقتی سخن گفتن دری ما را - و خصوصاً زبان عامیانه و کوچه و بازار ما را - میشوند، غیبه میخورند و حسد میبرند. **نفیسی ها و فروزانفر ها و بهارها و خاتلری ها**، وقتی از دره ها و کوهپایه های افغانستان دیدن میکردند، و دری قرون سوم و چارم هجری را در زبان مردم ما زنده و گویا میدیدند، لذت میبردند و باصطلاح خودشان حظ میکردند. اتفاقاً این یگانه موردیست، که ایرانیان کلاً و ایرانیان باانصاف و حشمت باالخصوص در مورد افغانان و زبان دری ایشان اقرار میکنند، و **چه جانانه اقرار میکنند**. ( برای درک عملی این واقعیت میتوان بر مقاله چهار سال پیش بنده « سرگی و دیرپائی واژه ها و اصطلاحات در زبان دری افغانستان» در شماره ۴۴۹ امید، نظری انداخت).

**حیف است که « یوسف مصری» خود را به « زر ناسره» ایرانی بفروشم.** اما تمام این گپها مانع آن شده نمیتواند، که مساعی گسترده ایرانیان دانشمند و سختکوش را در عرصه زبان فارسی نادیده بگیریم و سپاسمند و شکرگزار زحمات شباروزی ایشان در تدوین و ترجمه آثار جدید و احیاء و تجدید چاپ متون قدیم و معتبر فارسی، نباشیم.

در قسمت نامگذاری کشور فارس که از سال ۱۹۳۵ به بعد - و متأسفانه به اجازه دولت وقت افغانستان - رسماً به نام « ایران » مسمی گردید، جناب کوشان کاملاً درست فرموده اند. آنچه را باید اضافه کرد، اینست که : حکومت افغانستان که قدرت عام و تاملش در دست محمد هاشم خان - صدراعظم مطلق العنان وقت - قرار داشت، مجوز و اجازه نامه رسمی دولت افغانستان را در زمینه بعد از آن صادر کرد، که هیئتی باصلاحیت موضوع را به بررسی گرفته و بر آن صحه گذاشته بود، ولو با تحکم حکومت. من در مضمون « جدال بر سر کلمات » از آگاهان وطنم خواسته بودم، که ترکیب هیئت صحه گذار را بر ملا سازند، تا الا و بلا تنها در گردن ملا نماند. با تأسف که کسی لیبیک نگفت. من بنده چند نام نخبگان تاریخ و ادب همان زمان افغانستان را درین ارتباط شنیده ام، ولی تا اطمینان حاصل نکنم، هویت آن بزرگان را که نام تاریخی وطن ما را به مفت، به کشور « فارس » فروختند، فاش نمیسازم. از وزارت خارجه حکومت انتقالی افغانستان صمیمانه، اما جداً خواهش میکنم، که به آرشیف خود نظری افکنده و موضوع را روشن بسازد. **حقایق تاریخی را نمیتوان بردوام مکتوم نگهداشت.**

بعد ازینکه راجع به عوامل زمینه ساز این جنجال و جدال، به ایجاز و اختصار گپ زده شد، در بخش بعدی به بحث لغوی کلمات سه گانه « افغان » ، « افغانی » و « افغانستانی » پرداخته خواهد شد.

\*\*\*\*\*

برلین ، ۲۸ جولای ۲۰۰۴

نویسنده دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

## افغان ، افغانی، افغانستانی ( بخش آخر )

بعد ازینکه در قسمت اول بر عوامل زمینه ساز این جنجال و جدال، به اختصار روشنی انداخته شد، درین بخش به بحث لغوی کلمات سه گانه « افغان » ، « افغانی » و « افغانستانی » پرداخته میشود.

۱- « افغان » یا « اوغان » در عرف دری زبانان، مُعادِل و مُرادِف « پښتون » شمرده میشود. البته پشتوزبانان، خود را « پښتون » - که جمعی پښتانه شود - و زبان خود را « پښتو » مینامند. در مورد شجره نسب افغانان و از نگاه مردم شناسی و قوم شناسی، میتوان از جلد اول « افغانستان در پنج قرن اخیر » ، اثر مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ و خصوصاً از کتاب معتبر « افغانان » اثر الفنسنت انگلیس - که با ترجمه آقای محمد آصف فکرت، از طرف بنیاد پژوهش های اسلامی در سال ۱۳۷۶ در مشهد چاپ گردیده - معلومات بالنسبه مفصل و مغتنمی را دریافت . بعد از رویکار آمدن کشور «افغانستان» کلمه «افغان» از حالت خاص اصلی بدر آمده و بمعنای عام بر باشندگان «افغانستان» اطلاق گردید. جناب نوری، از نگاه حقوقی در زمینه پرتو کافی افکنده اند و ضرورت تکرار آن، دیده نمیشود. جمع درست « افغان » یا « افغانان» است و یا «افغانها». در ایران دوره قاجاری «افغان» را بقاعده عربی جمع میبستند و «افغانه» میگفتند. گویند که در عقب چنین استعمال، نیت سوئی نهفته بوده و مانده آن بوده، که « فرعون» را بشکل «فراعنه» جمع ببنند. فارسی زبانان را نشاید که کلمات غیر عربی - از جمله فارسی - را به قاعده عربی جمع سازند.

۲- «افغانی» صفت نسبی «افغان» است، یعنی آنچه مربوط به «افغان» باشد و به او نسبت برَد. مثلاً غیرت افغانی، شیوه افغانی، سیلاحشوری افغانی، دانشمند افغانی، مقامات افغانی و غیره. در عرف دری زبانان ما در سابق «زبان پشتو» را نیز «افغانی» می‌گفتند. واحد پولی افغانستان هم «افغانی» خوانده می‌شود. اینکه بعض کسان - خصوصاً ایرانیان - «افغان» را «افغانی» یاد میکنند، کاملاً نادرست است و از بی‌اعتنائی ایشان به زبان فارسی، حکایت میکند. همان‌قسمی که نادرست است اگر «روس» را «روسی» بگوئیم؛ «چک» را «چکی» بگوئیم؛ «تاجیک» را «تاجیکی» بگوئیم؛ «قرغز» را «قرغزی» بنامیم؛ «انگلیس» را «انگلیسی» بنامیم؛ «ترک» را «ترکی» بنامیم؛ «گرد» را «کردی» بنامیم؛ بهمان تناسب غلط است، که «افغان» را «افغانی» بگوئیم. اما «افغان» را «افغانی» خواندن، که در بین مردم ایران کاملاً رایج است، با احتمال قوی از اعراب نشأت کرده. اعراب «افغان» را به حیث کشور دانسته و سپس «ی» نسبت را بر آن افزوده «افغانی» درست کرده اند، که به تبعه (۶) کشور «افغان» (افغانستان) اطلاق گردد. از همینرو اعراب، سیدجمال‌الدین افغان را «افغانی» یا «الافغانی» خوانند. و اتفاقاً خود متفکر بزرگ افغانستان و سید افغان هم کشور خود را «افغان» میخواند؛ چنانکه فرماید: «من سکنه کابل من اهالی الافغان السید جمال الدین من سادات کنر». یعنی «از ساکنان کابل، از اهالی افغان (افغانستان)، سید جمال الدین از سادات کنر». (۷)

و یا فرماید: «ان الافغان اول ارض مس جسمی ترابها» (افغان (افغانستان) اولین جانیست، که جسم با خاکش در تماس آمد). (۸) در باره سید از زبان شیخ محمد عبده، شاگرد بزرگ و هم‌رزمش میخوانیم: «سید جمال الدین پسر سید صفتر (صفدر) از خانواده ای بزرگ در بلاد افغان بود که به «سید علی ترمذی» محدث بزرگ، نسبت میبرد...» (۹) بد نیست درینجا قصه ای را از کتاب «زندگانی سردار کابلی» اثر کیوان سمیعی، نویسنده ایرانی، هم بیاریم. سردار کابلی گویا از زبان پدر خود «سردار نور محمد خان» قصه میکند، که در زمانی که در عراق بسر میبردند، در بصره بخدمت سید جمال الدین میرسد. شخصی او را «سردار نور محمد خان را» به سید معرفی میکند و میگوید که ایشان هم افغانی هستند. معلوم نیست که پیش از ورود او سخن از چه میرفت، که سید رو به او کرده میگوید: «چه کسی از مسلمانها میتواند شعور داشته باشد و اهل افغان نباشد. فعلاً که جز افغان از مسلمانها کاری ساخته نیست.» درینجا هم سید «افغان» را در معنای «افغانستان» بکار میبرد. (۱۰) نباید ناگفته گذاشت، که «افغانی» را در معنای «افغان» بعضاً در کلام قدمای خود نیز می بینیم. حکیم فرخی سیستانی گوید:

به گونه شل افغانیان، دو پره و تیز  
چو دسته بسته بهم، تیرهای بی سوفار (۱۱)

«شل» به شین مکسور، در معنای «نیزه کوچک» و «سوفار» یعنی «بیخ تیر که در چله کمان گذاشته شود». در شاهنامه فردوسی، هم کلمه «افغان» را میابیم، هم «اوغان» را و هم «افغانی» را. سخنسرای بیمثال توس، در داستان رزم رستم زال با کک کهزاد، شانزده بار کلمه «افغان» را بکار میبرد، سه بار «اوغان» را و سه بار «افغانی» را. این داستان از زبان فردوسی، آنقدر جالب است، که دریغ می آید، از آن درینجا مختصر شرحی نیارم.

چنین گفت دهقان دانش پـژوه	مر این داستان را ز پیشین گروه
که نزدیک زابل به سه روزه راه	یکی کوه بُد سر کشیده به ماه
به یک سوی او دشت خَرگاه بود	دگر دشت زی هندوان راه بود
نشسته در آن دشت بسیار کوچ	ز افغان و لاجین و گرد و بلوچ
یکی قلعه بالای آن کوه بود	که آن حصن از مردم انبوه بود
بدژ در، یکی بدگنش جای داشت	که در رزم با اژدها پای داشت
نژادش ز افغان سپاهش هزار	همه ناوک انداز و ژوبین گذار
به بالا بلند و به پیکر سیئر	بحمله چو شیر و به پیکار بیر
دو رانش به ماننده ران پیل	گه رزم جوشان تر از رود نیل
به نیرو جدا کردی از گه کمر	گریزان ز رزمش بُدی شیر نر

.....  
چو پیکار جستی ز مردان مرد  
ز مردان بر آوردی از گرز گرد  
ورا نام بودی کک کوهزاد  
به گیتی بسی رزم بودش به یاد

کک کهزاد آنقدر زور آور بود، که سالانه ده چرم گاو زر سرخ از زال، پدر رستم، باج می ستانید. زال زر در نیمروز منادی زده و هشدار داده بود، که از کک کوهزاد به رستم چیزی نگویند، مبادا رستم آهنگ کک کند و از دستش ضایع گردد. رستم مگر تصادفاً از موضوع آگاه می گردد و بعد از کسب اجازت از پدر، زال زر، به اتفاق «میلاد» و «کشواد» به نبرد کک کوهزاد میرود. اول «بهزاد» جنگ رستم می آید و گرفتار میشود. رستم بهزاد را به میلاد

میسپارد. دیده بان خبر اسیر شدن بهزاد افغان را به کهزاد میرساند و از تمام کویف نبرد قصه میکند. درین گفت و گویند که خروش رستم بگوش کک میرسد.

درین گفت و گو بود با کهزاد  
چه در دژ گزیدی بدینسان درنگ  
که آمد خروشی که ای بد نژاد  
که آمد همه نام اوغان به ننگ

وقتی کهزاد نعره رستم را میشوند، از فراز کوه فرود می آید و با رستم، به رزم اندر میشود. زال زر هم از سیستان بمدد رستم میرسد. کهزاد مغلوب رستم میشود و رستم دستانش را بزنجیر میبندد. بزرگان و نام آوران پیش رستم می آیند و به ستایش و تکریم او میپردازند.

پساده همه پیش باز آمدند  
بدیدند کک را چنان بسته دست  
بر پیلتن در نماز آمدند  
گروهی ز افغانیان کرده پست (۱۲)

« نماز » اصلاً معنای « ستایش، توصیف و تجلیل » را دارد. به عقیده بنده، آوردن « افغانی » بجای « افغان » هم در شعر فرخی و هم در کلام فردوسی، فقط بروی ضرورت شعری بوده، و نمیتواند ملاک دانسته شود. شاعران فارسی گوی - و شاید زبانهای دیگر نیز - بسیار بخود حق داده اند، که در کلمات و حتی در دستور زبان، تصرف کنند.

۳- کسانی از تبعه افغانستان، که نمیخواهند خود را « افغان » بخوانند، در صدد چاره شده و با اضافه کردن « ی » نسبت در آخر « افغانستان »، کلمه « افغانستانی » را راست (۱) کرده اند. بیشترین این هموطنان ما، یا خود چند صباحی در ایران بسر برده اند و یا اینکه زیر تأثیر تبلیغات بعضی ایرانیان کینه ورز، رفته اند. چنانکه تاریخ دوره قاجاری کشور فارس نشان داده، زمامداران آن کشور در اثر اغواء، تطمیع و فتنه انگیزی روسی و انگریزی، همیشه آتش نفاق و خانه جنگی را در وطن عزیز ما فروزان نگه میداشتند، و به کار هائی دست میزدند، که اوضاع وطن ما را مغشوش بسازد. نتیجه این کارروائیهای و کارروائیهای استعمار انگیس و سیاستهای دیگر کشور های استعماری اروپا، چنان شد، که همواره گوشه هائی از کشور ما قبیچی شده، جزء ممالک همجوار گردند و دولت مقتدر درانی بدست شهزادگان بی کفایت، نالایق و آله دست بیگانگان، رو به قهقراء و فتور نهاد. ورنه در زمانی که دولت مقتدر درانی تشکیل گردید - و آن در آوانی که در سطح جهان جهشی بجلو دیده میشد - زمینه بسیار مساعدی بوجود آمده بود، که وطن ما توأم با جهان گام بردارد.

اتفاقاً از چند ماه باین طرف است، که جناب محمد سعید فیضی در جریده امید، سلسله بسیار جالبی را زیر عنوان «دسایس (رقابتهای) روس و انگلیس در افغانستان و ماجرای خط دیورند» نشر میکنند و وضع افغانستان را در رابطه با اوضاع جهانی و خصوصاً در ارتباط با دول استعماری و دولت آله دست آنان - فارس قاجاری - بشکل بسیار جامع و گیرائی شرح میدهند. از خلال نوشته های ایشان واضحاً دیده میشود، که دولت فارس در یک زمان بسیار حساس تأریخ ما چه رول مخرب و ویرانگری را بازی کرده است. در ایران امروزی هم کینه توزان و دشمنان افغانستان، کم نیستند.

زمانی که طالبان چند ایرانی را در قونسلگری ایران در مزار شریف، کشتند، شعله های خشم ضد افغانی ایرانیان در حدی موج زد، که صدها تن افغان مظلوم، آواره و بیگناه مقیم ایران را از دم تیغ گذشتاندند و رهبر انقلاب اسلامی ایران - رهبر مذهبی - آیت الله العظمی خامنه ئی از « قوم وحشی » (۱۴) سخن گفت. اینکه پناهندگان بی پناه ما در ایران چه لیل و نهاری را دیدند، موضوع بحث دیگر است. بنده ضمن سفرهای بیشماری از چار دانگ ایران، بسا خاطرات شیرین و تلخ را یادداشت کرده، که اگر روزی میسر گردد، پیش دیده وطنداران قرار خواهد گرفت. همینقدر میگویم، که از رژیم ها هیچ گله ای نداریم، گله ما از مردم نجیب ایران است، که با ما علایق و مشترکات خیلی فراوانی دارند.

### باکم از ترکان تیر انداز نیست طعنه تیر آورانم میکشد

بعضی افغانان چنان فریفته اغواء و تقنین بیگانگان قرار گرفته اند، که حتی «سید جمال الدین افغان» را در هیئت «سید جمال الدین افغانستانی» استعمال میکنند. اما تمام این مکائد و حیله، از گنه و اصلیت انتساب به کلمه «افغان» نمیگاهد، چون هم در کلمه «افغانی» و هم در کلمه «افغانستانی» جزء اصلی و لایتجزای هر دو، همانا کلمه «افغان» است.

در فرهنگ بزرگ هشت جلدی سخن که سال ۱۳۸۱ در ایران انتشار یافت، هم از کلمه « افغانستانی » سخن رفته. اما در فرهنگ های دیگر چاپ ایران از قبیل عمید و معین این کلمه دیده نمیشود و گپ فقط از « افغانی » و « افغان » است. فرهنگ سخن گویا بالوسيله خواهد، کلمه « افغانستانی » را سر زبانها اندازد. واضح است که با آوردن « ی » در آخر هر اسم - از جمله اسم ممالک - صفت نسبی آن بدست می آید و هر که ابجد زبان فارسی را بداند، ازین نکته آگاهست. یعنی هیچ ضرورتی نمیرفت که فرهنگ سخن، مشخصاً کلمه « افغانستانی » را در قلب خود بگنجاند. اگر

فخته ای در کار نیست، پس چرا این فرهنگ جامع از کلمات تاجیکستانی و ترکمنستانی و اوزبیکستانی و قرغستانی و قزاقستانی و غیرذالک، بحیث باشندگان آن کشورها هم، سخن نمیگوید؟؟؟؟ تو خود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل!!!!

این نوشته را نیز حسن ختامی باید:

ما افغانان یعنی باشندگان و تبعه کشور عزیز و سرافراز افغانستان، همین اکنون در مرحله خاص و خیلی حساس تاریخ خود قرار داریم. در پیش روی ما دو راه وجود دارد؛ یکی راه گذر بسوی آینده شگوفاء، مرفه، و سعادتمند، در چوکات یک افغانستان متحد، باثبات و مستقل؛ مستقل از هر نگاه. و دیگری راه سقوط و از هم پاشی و تجزیه و حل گردیدن در ممالک همجوار، بحساب قومی. بر ماست که از شرایط آماده موجود، حد اعظم استفاده کرده و راه اولی را برگزینیم. دویی و نفاق و هر آنچه ما را از هم دور سازد، بخیر و صلاح ما نیست، بخیر هیچ یک از اقوام عزیز و متساوی الحقوق ما خردمندان، تعلیم یافتگان و روشنفکران ما که قافله سالار و علمبردار جامعه مایند، باید راه وصل کردن و پیوند دادن را اختیار کنند و در حرکات و سکنات خود واقعاً سرمشق شایسته و نمونه بایسته توده های بیچاره و چشم براه باشن!!!!

فاعتبرو یا اولی الالباب

پاورقی:

۱- «مقبول» اسم مفعول عربی و در معنای «مورد قبول یا قابل قبول» است. این کلمه در عرف ملک ما معنای «زیبا و خوشنما» را میدهد، و الحق که «زیبا و خوشنما» مورد قبول است.

۲- «قلم شکسته» بدون کسره اضافه یعنی «کسی که قلمش شکسته باشد» و کنایه از «کسی که درست نوشته نتواند». نظیر این ترکیب را در زبان خود بسیار میتوان سراغ کرد، از قبیل «گردن شکسته، گلوبریده، رنگ پریده، گریبان دریده» و غیره که هیچکدام کسره اصافت برنمیدارد.

۳- صفحه ۲۳۳ کتاب «افغانستان - طالبان و سیاستهای جهانی»، گرد آورنده ویلیام میلی، ترجمه عبدالغفار محقق، چاپ ۱۳۷۷ مشهد.

۴- «خدمه» (بفتح سه حرف اول) جمع «خادم» است، که در متن مرحوم غبار مقصد از «خدمتگاران دولت» میباشد. در عرف افغانستان «خدمه» را بجای «خادمه» می انگارند؛ چنانکه در کارتهای عروسی نویسند «بدون خدمه و اطفال». «خادم» کلمه عربی (اسم فاعل) و در معنای «خدمتگار» است که مؤنث آن «خادمه» میشود. در مثال بالا باید نوشت: «بدون خادمه و اطفال»

۵- صفحه ۳۸۹ «گفتار هائی در باره دستور زبان فارسی» اثر داکتر خسرو فرشید ورد، چاپ ۱۳۷۵ چاپخانه سپهر، تهران

۶- «تبعه» (به فتح سه حرف اول) جمع «تابع» یعنی تابعان و پیروان. در عرف افغانستان و ایران این کلمه را بحیث مفرد بکار میبرند. اما بهتر است، که در حالت مفرد از لغت «تابع» و یا «شهروند» کار گرفته شود.

۷- بر گرفته از «د شرق نابغه - سید جمال الدین افغانی» اثر مرحوم داکتر محمد سعید (سعید افغانی) به نقل از مجموعه اسناد مخطوط سید جمال الدین، طبع ۱۳۴۲ هجری شمسی، تهران

۸- صفحه ۱۶۸ همانجا، به نقل از نوشته های استاد «محمود ابو ریه»

۹- صفحه ۶۹ نو آوران جهان اسلام، «شیخ محمد عبده»، ترجمه علی اکبر کسمائی، چاپ ۱۳۵۹ - ناشر: نهضت زنان اسلام. (نقل از مقاله شیخ محمد عبده زیر عنوان «التأثر الاسلامی جمال الدین الافغانی» یعنی «انقلابی اسلامی سید جمال الدین افغانی»)

۱۰- صفحه ۹۳ «زندگانی سردار کابلی» تألیف کیوان سمیعی، چاپ اول ۱۳۶۳، چاپ گیلان. چون سخن از سید جمال الدین افغان و کتاب فوق رفت، میخواهم در زمینه قصه ای که در صفحه ۹۴ همین کتاب آمده و جناب نصیر احمد رازی آنرا در نوشته خود «بدنبال آفتاب از شرق تا غرب»، سید جمال الدین افغانستانی» (امید ۶۳۶) نقل کرده اند، اظهار نظری نمایم: به نظر بنده، این قصه از همان قصص و حکایات قالبی میباشد که نویسندگان ایرانی به منظور منسوب ساختن سید به ایران، جعل کرده اند. و چنین جعلیات در آن سامان کم دیده نمیشود. البته در دهاء و ذکوات دوران صباوت سید، کوچکترین شک و شبهه ای نیست.

۱۱- صفحه ۶۲ دیوان فرخی سیستانی، چاپ داکتر دبیر سیاقی، چاپ چارم ۱۳۷۱ خورشیدی، چاپ گلشن (در ذکر غزوات یمین الدوله محمود غزنوی در هند)

۱۲- صفحات ۵۵۸ تا ۵۶۴ شهنامه فردوسی، چاپ ۱۳۶۹ چاپخانه سپهر، تهران و صفحات ۲۸۵ تا ۳۱۱ «افغانستان در شاهنامه» اثر مرحوم استاد احمد علی گهزاد، چاپ ۱۳۵۵ مؤسسه طبع کتب بیهقی، کابل

۱۳- «راست کردن» یعنی «ساختن، درست کردن» از لغات قدیم و بسیار زیبایی فارسی دریست که هنوز از زبان مردم ما شنیده میشود، خصوصاً از زبان روستائیان ما.

ناصر خسرو بلخی در «سفرنامه» فرماید: «... و این شهر صور معروف است به توانگری... و مردمانش بیشتر شیعه مذهب اند. و قاضی بود آنجا، مردی سنی مذهب، پسر ابو عقیل میگفتند، مردی نیک منظر و توانگر. و بر در

شهر مشهدی راست کرده اند...» ( «صُور» شهری بوده قدیمی، که امروز جزء کشور لبنان است. «مَشْهَد» یعنی «جای حضور یافتن و ظاهر شدن، شهادتکده، مزار»، و درینجا مراد از ساختمان‌نویس برای تجمع مردم، که به حساب امروزی «سالون شهری» شود).  
و حضرت شیخ اجل در بوستان فرموده:

**یکی پنجه ای آهنین راست کرد      که باشیر زورآوری خواست کرد**

کسی پنجه بُکسی ساخته بود و میخواست بجنگ شیر برود و گویا با شیر زور آزمائی کند.

**چو شیرش به سر پنجه در خود کشید      دگر زور در پنجه خود ندید**  
**یکی گفتش آخر چه خُسپی چو زن      به سر پنجه آهنیش بزن**  
**شنیدم که مسکین در آن زیر گفت      نشاید بدین پنجه با شیر گفت**

انتساب زنان به جُبِن و کم شهامتی در ادبیات دری زیاد دیده میشود، که از طرز تفکر و دید همان روز الهام میگیرد و متأسفانه هنوز هم مردم بدین باور اند.

۱۴- بنده بدین مناسبت در همان وقت، مقاله ای نوشت، زیر عنوان «همسایه های ناجوانمرد؛ خشم آیت الله بر «قوم وحشی»»، که در شماره ششم «فصلنامه رنگین» چاپ آلمان (زمستان ۱۳۷۷) منتشر گردید. این مضمون نظر به ملحوظاتی، بنام شخص مستعار «کاظم علی غزنیچی» (باشنده امستردم، هالند)، نشر شده بود.